

شاخص‌های اتقان آرای قضایی مستند به اسناد بین‌المللی؛ با تأکید بر آرای دعاوی خانواده^۱

عاطفه ذبیحی *

چکیده

یکی از نمودهای سیستم قضایی عادلانه و کارآمد، اتقان و استحکام آرای است که از دادگاه‌های این سیستم در سطوح مختلف ساختار قضایی صادر می‌شود و محصل شدن این ویژگی در آرا، در گرو رعایت معیارهایی در مقام انشای حکم از سوی قاضی صادرکننده است. در این راستا، در نگارش اسباب موجهه رأی، قاضی موظف به تبیین دقیق ادله و مستندات رأی خود است که این استناد ممکن است در برخی پرونده‌ها به تشخیص قاضی به اسناد بین‌المللی باشد. به جهت جایگاه حقوقی اسناد بین‌المللی در نظام حقوق داخلی و تفاوت موجود میان این اسناد در زمینه وجه الزام‌آوری آن برای دستگاه قضا، در مقام صدور رأی توسط قاضی رعایت بایسته‌هایی شکلی و ماهوی ضرورت می‌یابد که پژوهش حاضر مترصد شناسایی و تبیین شاخص‌های اتقان این آرا در دادگاه‌های خانواده با بهره‌گیری از آرای قضات و با استفاده از روش توصیفی تحلیلی است که در نهایت این شاخص‌ها را در رأی دادگاه در دو قالب اصول و قواعد عمومی انشای حکم و بایسته‌های اختصاصی ناظر به استناد به اسناد بین‌المللی از قبیل عدم ابتنای حکم صادره بر اسناد غیرالزامی، نحوه تفسیر اسناد و... تبیین کرده است.

واژگان کلیدی: اسناد بین‌المللی، حقوق بنیادین بشر، اتقان آرای قضایی، اسلوب نگارش رأی، دادگاه خانواده

۱. این مقاله مستخرج از گزارش پژوهشی نویسنده با عنوان «بایسته‌های استناد به اسناد بین‌المللی در آرای دادگاه خانواده» تحت نظارت علمی دکتر ماهرو غدیری در پژوهشگاه قوه قضائیه است.

a.zabih1001@gmail.com

* پژوهشگر پژوهشگاه قوه قضائیه، تهران، ایران

مقدمه

اتقان آرای قضایی از جمله ضرورت‌های نظام قضایی عادلانه به‌شمار می‌رود که فراگیر شدن آن در ردیف پیش‌نیازهای اساسی تحول قوه قضائیه دانسته شده و تحقق آن، ارتقای کیفیت دادرسی را در پی خواهد داشت. در جهت دستیابی به این مهم، اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ قانون اساسی، ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ و ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، تصریح به لزوم مستند و مستدل بودن آرای صادره دادگاه‌ها نموده است.

در همین راستا دستورالعمل ارزیابی اتقان آرای قضایی (بخشنامه شماره ۱۰۰/۱۴۷۱۷۲/۹۰۰۰ مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۲۹) در راستای اجرای بند (د) ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه (۱۳۹۶-۱۴۰۰) مصوب ۱۳۹۵/۱۲/۱۴ مبنی بر ارتقای شاخص‌های توسعه حقوقی و قضایی در طول اجرای قانون برنامه و در راستای تأکیدات مقام معظم رهبری در زمینه ضرورت اتقان آرای قضایی و فراگیر شدن آن و نیز نظارت کیفی بر نحوه عملکرد قضایی و افزایش صدور آرای متقن و مستحکم به تصویب ریاست محترم قوه قضائیه رسیده است. این مهم از طریق آموزش صحیح و به عبارتی ارائه دقیق معیارها و ضوابط انشای رأی متقن صورت می‌پذیرد که در سیاست‌های کلی امنیت قضایی ابلاغی ۱۳۸۱/۷/۲۸ مقام معظم رهبری در جهت تضمین عدالت و تأمین حقوق فردی و اجتماعی همراه با سرعت و دقت مورد تأکید قرار گرفته است.

از جمله موضوعاتی که در راستای تأمین هدف اتقان آرای قضایی پرداختن به آن موضوعیت می‌یابد، امکان و نحوه استناد به اسناد بین‌المللی و حقوق بنیادین بشر به‌عنوان مستندات و ادله مندرج در رأی صادره از دادگاه‌ها است که این مهم در موضوعات ناظر به امور و دعاوی خانوادگی اهمیت ویژه می‌یابد؛ چه اینکه در این حوزه احکام و مقررات داخلی پیوست ناگسستگی با آموزه‌های فقهی داشته و در بسیاری از زوایا، به جهت مبانی، تفاوت بنیادین میان قواعد حقوق بشری و قوانین داخلی وجود دارد و به همین لحاظ، در مقام بررسی شاخص‌های اتقان آرای مستند به اسناد بین‌المللی در این پژوهش، دامنه بحث ناظر به آرای صادره از دادگاه‌های خانواده قرار گرفته است.

شایان توجه است گرچه در آرای از این قسم تاکنون استناد به اسناد در کنار سایر ادله از قوانین داخلی صورت گرفته؛ ولی استناد غلط و نامطلوب، رأی دادگاه را از جهت اعتبار و میزان اعتماد به سلامت کامل رأی صادره از هرگونه خدشه و اشتباه، در محل تردید قرار می‌دهد و اگر اعتبار این اسناد بین‌المللی به رسمیت شناخته شود؛ باید ملتزم به امکان صدور رأی مبتنی بر صرف اسناد بدون ذکر ادله قانونی دیگر شد.

در عرصه ایفای تعهدات بین‌المللی دولت، هر یک از قوای سه‌گانه در چهارچوب اختیارات و

صلاحیت‌های خود بر اساس حقوق داخلی مکلف به اجرای این تعهدات دانسته شده است. در این راستا قوه قضائیه نیز مکلف به هماهنگ شدن با موازین بین‌المللی لازم‌الاجرا در مقام تعقیب، تحقیق، صدور و اجرای احکام صادره در دادگاه‌ها دانسته شده که در فرض عدم اقدام، به دلیل تخلف ارکان کشور از تعهدات دولت، موجبات ایجاد مسئولیت بین‌المللی برای دولت متبوع فراهم خواهد شد. تکلیف قوه قضائیه در این زمینه حتی در موارد امکان تعلیق تعهدات حقوق بشر در شرایط اضطرار نیز باقی بوده و فرایند نظارتی با لحاظ سه معیار و اصل اساسی یعنی حاکمیت قانون، استقلال قضایی و بی‌طرفی بر عهده نهادهای مرتبط در قوه قضائیه قرار می‌گیرد (اقبالی، ۱۴۰۰: ۵۳).

تفکیک قوا و استقلال قاضی و قوه قضائیه در خصوص صدور رأی و تصمیم‌گیری نهایی، این اثر را به دنبال دارد که اقدامات این دستگاه به مثابه عمل دولت متبوع قلمداد گردد (مستقیمی و طارم‌سری، ۱۳۷۷: ۷۵) و در این راستا، در صورت عدم رعایت تعهدات بین‌المللی توسط قاضی، حکم وی به دلیل تجاوز از حدود اختیارات قانونی محکوم به بطلان دانسته شده (فلسفی، ۱۳۷۵: ۱۳۶۷) و باید در محاکم عالی نقض گردد (ذوالعین، ۱۳۸۳: ۵۹۱-۵۸۸).

در کنار تکلیف مذکور، قاضی در مقام اجرای اسناد از آزادی عمل برخوردار نبوده و موظف به رعایت بایسته‌های شکلی و ماهوی استناد به اسناد بین‌المللی و حقوق بنیادین بشر در آرای خود خواهد بود. علاوه بر اصول و قواعد عمومی که قاضی به هنگام انشای رأی ملزم به رعایت آن است؛ ویژگی‌های خاص اسناد و جایگاه آن در نظام حقوقی ایران اقتضا دارد که اصولی خاص ناظر به استناد به این اسناد در نگارش دادنامه به شرح ذیل مورد توجه قرار گیرد.

۱. رعایت اصول و قواعد عمومی انشای حکم

پس از طی فرایند رسیدگی و برگزاری جلسات دادرسی، قاضی موظف به انشای حکم است. به‌منظور برخورداری رأی دادگاه از اتقان و استحکام متناسب و درخور برای سند صادره از مرجع رسمی قضایی، قاضی موظف خواهد بود که ضمن تقریر دادنامه، ساختار رأی و شاخص‌های نگارش آن را مورد توجه قرار دهد.

حکم دادگاه به‌لحاظ ساختاری دارای سه بخش مهم و در عین حال متمایز شامل مقدمه، اسباب موجهه و نتیجه حکم بوده که ذکر موضوعاتی به شرح ذیل در هر یک لازم دانسته شده است: معرفی اصحاب دعوا و خلاصه‌ای از ادعاهای آنها، دفاعیات، ادله و استدلال‌ات آنها و نیز خواسته

۱. این قاعده در کمیته مقدماتی کنفرانس تدوین حقوق بین‌الملل لاهه (۱۹۳۰) تأیید شده و بر این اساس، آرای نیز صادر شده است (ساعد، ۱۳۸۳: ۱۱).

دعوا، بخش مقدمه رأی را تشکیل می‌دهد. جهات یا اسباب حکم که اعم از جهات موضوعی و قانونی است؛ با استناد به ادله اثبات دعوا (ادله خارجی) و قانون (اعم از نص صریح، مفاد و روح قانون) و همچنین اصول احراز شده و قاضی در بخش اسباب موجهه، با انتخاب و ترجیح دادن مستدل و مستند ادعاها، ادله و دفاعیات یکی از اصحاب دعوا، جهات و اسباب حکم یا قرار قاطع دعوا را به‌منظور رسیدن به نتیجه رأی بیان می‌نماید. در نهایت، دادگاه به‌موجب بخش نتیجه (منطوق یا مفاد رأی)، حسب مورد، موضوع محل اختلاف طرفین را فصل (با صدور حکم) یا دعوا را مردود یا غیرقابل استماع و... (با صدور قرار) اعلام می‌کند (شمس، ۱۳۸۷: ۱/۴۴۱).

قسمت‌های سه‌گانه مذکور تحت عنوان ساختار رأی متقن، در ماده ۲ دستورالعمل ارزیابی اتقان آرای قضایی مصوب ۱۳۹۹ تحت عناوین «مقدمه، بدنه اصلی رأی و قسمت پایانی» ذکر شده و ذیل هر یک، موضوعات جزئی که باید در این ساختار قرار گیرد، به تفصیل بیان شده است. علاوه بر توجه به ساختار رأی، به هنگام نگارش، قاضی باید اصول و قواعدی را مورد توجه قرار دهد که ماده ۳ دستورالعمل مذکور تحت عنوان شاخص‌های رأی متقن به ذکر بایسته‌های انشای آرای حقوقی و کیفری در قالب ۱۴ مورد پرداخته است. بر این اساس، هر دادنامه صادره از دادگاه‌ها باید واجد اوصاف و ویژگی‌های شکلی و ماهوی باشد تا بتوان آن را به‌عنوان رأی متقن و مستحکم قلمداد نمود.

آراسته شدن رأی قضایی به اصول و قواعد شکلی نگارش در پرتو «رعایت ساختار شکلی و نیز توجه به رموز و فنون نگارشی در تدوین رأی قضایی همچون استواری نشر، رعایت رسم‌الخط، رعایت نشانه‌گذاری، به‌گزینی واژه‌ها، پرهیز از پیچیدگی کلام، به کار گرفتن واژگان مانوس و روان و استفاده از جملات کوتاه و ساده، پرهیز از کوتاه‌نویسی آسیب‌زننده و درازنویسی خسته‌کننده، لزوم جلوگیری از اغلاط تایی» (واحد تهیه و تدوین متون آموزشی، ۱۳۸۱: ۶۵) خواهد بود.

علاوه بر شکل و ساختار، به‌لحاظ محتوایی نیز رأی صادره از دادگاه باید استوار و متقن باشد و ویژگی‌هایی شامل مستدل و مستند بودن رأی، موجه بودن (قاعده لزوم توجیه عقلی و منطقی)، رعایت اصول حقوقی در صدور آرا، ممنوعیت دادن حکم کلی و لزوم تعیین تکلیف به‌صورت خاص، توصیف رأی از حیث قابلیت اعتراض و تجدیدنظرپذیری، وضوح و شفافیت در اعلام رأی، صدور رأی در چهارچوب خواسته خواهان، توجه به قواعد و اصول مربوط به صلاحیت، عدم تناقض در مفاد رأی و رعایت قواعد تفسیر قضایی در رأی دادگاه لازم دانسته شده است (باقری و صدیقی، ۱۳۹۳: ۱۸۶-۱۴۹). بایسته‌های شکلی و ماهوی مذکور در صدور آرای تمامی مراجع قضایی اعم از حقوقی، کیفری، اداری و... لازم‌الاتباع است (ماده ۴ دستورالعمل اتقان آراء).

بایسته‌هایی که قاضی در مقام انشای حکم به‌طور خاص در استناد به اسناد بین‌المللی باید مورد توجه داشته باشد را به‌طور کلی می‌توان ذیل پنج عنوان جای داد که البته در مواردی شاید اصل ذکر شده در ردیف اصول و قواعد عمومی انشای حکم باشد؛ لیکن به‌دلیل جایگاه و اهمیت ویژه آن و همچنین با هدف آسیب‌شناسی دقیق‌تر آرای که در آن باب تاکنون صادر شده (به‌تبع شایع بودن خطای قاضی در آن زمینه)؛ این اصول به‌عنوان بایسته‌های اختصاصی به‌شرح ذیل باید مورد توجه باشد.

۲. عدم ابتدای حکم صادره بر اسناد غیرالزامی برای ایران

یکی از بایسته‌های استناد دادگاه به اسناد بین‌المللی در مقام صدور حکم را باید توجه به الزام‌آوری سند مورد استناد قاضی دانست. گرچه قاضی و به‌طور کلی دستگاه قضا به‌عنوان یکی از ارکان دولت، از منظر حقوق بین‌الملل مکلف به اجرای تعهدات بین‌المللی دولت بوده و عدم پایبندی نظام قضایی به این تعهدات به‌مثابه نقض تعهد از سوی دولت به شمار می‌رود؛ اما مسئولیت بین‌المللی دولت باید منفک از تکالیف نهادها و مراجع قضایی در نظام حقوق داخلی بررسی شود. به‌ویژه در نظام‌های قائل به نظریه دوآلیسم که اجرای این تعهدات در داخل مبتنی بر سازوکارهایی است.

در این راستا به‌رغم اینکه قاضی ایرانی به‌واسطه تعهدات دولت متبوع خود در عرصه بین‌الملل، در تکلیف به اجرای تعهدات، سهیم دانسته شده؛ لیکن به‌دلیل تکلیفی که قانون‌گذار در انشای حکم مقرون به استناد و استدلال، برعهده وی نهاده؛ از اجرای خودسر تعهدات بین‌المللی منع شده (هاشمی، ۱۳۸۸: ۲۳۱)؛ با این توضیح که به‌موجب اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹، قانون‌گذار ایرانی قاضی را مکلف به اجرای قوانین و مقررات داخلی نموده است؛ لذا قاضی برای اجرای هر نوع قانون و قاعده‌ای از جمله مقررات بین‌المللی، نیازمند اجازه قانون‌گذار است.

بر این اساس، قاضی مجاز به استناد به اسناد بین‌المللی که فرایند الحاق و تصویب مجلس شورای اسلامی در مورد آن‌ها طی نشده؛ نخواهد بود. به‌عنوان نمونه، قاضی دادگاه نمی‌تواند با استناد به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان یا اعلامیه جهانی حقوق بشر اقدام به صدور رأی نماید. چه اینکه قاضی در مقام مستند نمودن رأی تنها مجاز به استناد به ذکر مواد قانونی و مقررات و در صورت خلأ آن، استناد به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر و اصول حقوقی برای مستند کردن رأی خود است؛ درحالی‌که اسناد مذکور به‌دلیل عدم تصویب در داخل کشور در دایره هیچ‌یک از منابع مذکور قرار نمی‌گیرد؛ این درحالی است که چنین استناداتی در برخی آرای

دادگاه‌ها مشاهده می‌شود.

نمونه چنین استنادی را می‌توان در رأی شماره ۹۹۰۹۹۷۱۵۱۱۶۶۰۰۵۷۷ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۱ دادگاه تجدیدنظر نسبت به تجدیدنظرخواهی از دادنامه بدوی به خواسته حکم بر الزام زوج (تجدیدنظرخواه) به طلاق زوجه دانست. در این دادنامه دادگاه تجدیدنظر در تأیید دادنامه بدوی به اسناد بین‌المللی غیر مصوب از جمله اعلامیه لغو خشونت علیه زنان ۱۹۹۳ مجمع عمومی سازمان ملل و همچنین اعلامیه اسلامی حقوق بشر ۱۹۹۰ قاهره استناد کرده است. گرچه در مجموع به جهت تعداد زیاد ادله و مستندات ذکر شده در رأی، نتیجه نهایی این دادنامه قابل دفاع است، به همین لحاظ نیز منجر به صدور رأی اصراری شده است؛ لیکن برخی استنادات باید با دقت نظر بیشتری ذکر می‌شد^۱.

همچنین رأی مزبور به مواد ۳، ۱۲ و ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ استناد نموده است؛ البته استناد به این اعلامیه در رأی مذکور از جهت اعتبار آن‌ها از منظر عرف بین‌الملل و تعهدات دولت ایران به عنوان یکی از امضاکنندگان اصلی منشور ملل متحد در سانفرانسیسکو دانسته شده است؛ به علاوه اینکه ایران در پنجم سپتامبر ۱۹۴۵ نیز منشور سازمان ملل متحد را در مجلس شورای ملی به تصویب رسانیده و در سال ۱۳۲۷، دولت ایران در جریان تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر جزء رأی‌دهندگان مثبت آن بوده است. گرچه قاضی محترم به پشتوانه این استدلال به اسناد مذکور استناد نموده و این دیدگاه نیز یکی از دیدگاه‌های طرح شده در میان برخی حقوق‌دانان نسبت به تعهدات ایران است (البته دیدگاه عدم الزام‌آوری اعلامیه به لحاظ ماهیت آن، دیدگاه اصح نزد حقوق‌دانان است) و به فرض اینکه طبق دیدگاه مزبور، ایران در عرصه بین‌الملل متعهد به اجرای آن‌ها دانسته شود؛ اما از منظر تکالیف و اختیارات قاضی در نظام حقوق ایران چنین جوازی برای قاضی قابل تصور نخواهد بود.

۳. تفسیر دقیق مفاد اسناد بین‌المللی با توجه به اصول حاکم بر تفسیر

گرچه در حکم کلی باید قاضی را موظف به اجرای تعهدات بین‌المللی دولت در فرایند رسیدگی به دعاوی دانست؛ لیکن به دلیل نوع رابطه مفاد اسناد بین‌المللی با قوانین داخلی کشور، قاضی باید در استناد به اسناد بین‌المللی در مقام صدور حکم محدود به برخی ملاحظات دانسته شده و پایبند به اصول حاکم بر تفسیر قوانین باشد.

۱. جهت مشاهده رأی مراجعه کنید به: <https://www.tabnak.ir/fa/news/10315420>

در باب ضرورت تفسیر مفاد اسناد بین‌المللی در مقام استناد به آن در دادنامه، باید توجه داشت که از یک‌سو با توجه به ابتدای حقوق داخلی بر موازین اسلامی این اسناد به لحاظ مبانی، متفاوت از حقوق داخلی است؛ لذا ولو با تصویب در مجلس و کسب اعتبار به‌عنوان قانون، رابطه مفاد اسناد با قوانین داخلی باید مورد بررسی قرار گیرد و از سوی دیگر اسناد بین‌المللی و حقوق بشری به‌واسطه ماهیت راهبردی و ساختار متفاوتی که نسبت به قوانین و مقررات داخلی کشورها دارند نیازمند تبیین و تفسیر بوده و دایرة اصول و قواعد مندرج در اسناد با استفاده از مواد دیگر هر سند و نیز در مقایسه با اسناد دیگر باید مورد شناسایی قرار گیرد تا در پی کشف اراده حقیقی تدوین‌کنندگان سند، به معنای حقیقی سند به اجرا در آید. در واقع کلیت و مجرد بودن و ابهام و عدم وضوح در متون که در مورد هر قانون وضع شده از سوی بشر صدق می‌کند (نوبخت، ۱۳۸۸: ۱۷)، ضرورت ارائه تفسیر از اسناد بین‌المللی را روشن می‌سازد.

به‌طور کلی فرایند تفسیر قانون که در موارد نقص، ابهام و اجمال، فقدان و خلأ یا تعارض قوانین موضوعه ضرورت می‌یابد، همواره یک مسئله حکمی بوده؛ لذا پرداختن به آن به‌صورت رسمی، تنها از سوی نهادها و مراجعی پذیرفته است که صلاحیت آن‌ها از سوی مقنن پیش‌بینی شده باشد (اصل ۷۳ قانون اساسی). چنانچه این تفسیر از سوی قوه مقننه ارائه شود، تفسیر قانونی و اگر از قوه قضائیه صادر شود، تفسیر قضایی اطلاق می‌شود. قاعدتاً تفسیری هم که موضوع بحث حاضر است تفسیر قضایی و در مقام صدور رأی است و قاضی به‌منظور اجرای اسناد موظف به تفسیر سند و تعیین دقیق صغری و کبری قیاسی خواهد بود که منتج به حکم نهایی می‌شود. این نکته قابل توجه است که در مورد اسناد بین‌المللی، نهادهای مجری (مانند کمیته حقوق بشر در مورد میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و...) پیش‌بینی شده است که نظریات تفسیری صادره از آن‌ها در مورد مواد مختلف اسناد در زمره منابع قابل مراجعه قضات خواهد بود.

تفسیر قانون به معنای «تعیین مدلول حقیقی قوانین متداول» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳: ۱۰۸) صرف‌نظر از دیدگاه‌های مکاتب مختلف تفسیری به‌طور کلی متشکل از ۶ عنصر اصلی دانسته شده (بابایی مهر، ۱۳۸۸: ۱۶۹) که باید در مواجهه و استناد به اسناد بین‌المللی مورد توجه قاضی قرار بگیرد. این عناصر شامل موارد زیر است:

«۱. شرح و توضیح الفاظ و عبارات مبهم قانون؛ ۲. تبیین و تفصیل نصوص قانونی؛ ۳. یافتن حکم موضوعات و شرایطی که حکم آن در قانون آشکارا مشخص نشده است؛ ۴. رفع تناقض یا تعارض موجود میان بخش‌های مختلف قانون؛ ۵. تلاش جهت کشف اراده واقعی قانون‌گذار؛ ۶. پرهیز از تبدیل و تغییر در قانون».

پایبندی به عناصر مذکور را در اسناد بین‌المللی با لحاظ جایگاه و ویژگی‌های خاص این اسناد می‌توان در قالب رعایت «احتیاط در استناد به اطلاعات اسناد، پایبندی به دایره مفهومی و مصداقی حق (ضرورت تشخیص و تطبیق صحیح جهات موضوعی و حکمی)، امکان عملی اجرای سند در حقوق داخلی به تبع وجود مقدمات و اسباب آن، تکلیف قاضی در دایره تعارض قانون داخلی و اسناد بین‌المللی در حکم قانون داخلی» از سوی قاضی دانست.

۳-۱. احتیاط در استناد به اطلاعات اسناد

چنان‌که قواعد ناظر به تفسیر قوانین اقتضا دارد تمسک به اطلاق عبارات بدون توجه به قرائن و قیود، خلاف منطق تفسیر است. به‌طور کلی تفسیری که از قانون در علم حقوق ارائه می‌شود، بر مبنای وسیله استنباط به تفاسیر ادبی، منطقی، اصولی (که از آن به تفسیر ترکیبی یا سیستماتیک^۱ نیز تعبیر می‌شود) و تاریخی تقسیم می‌شود^۲ و آنچه در اینجا مدنظر است بیشتر ناظر به اقسام تفسیر منطقی و تفسیر اصولی است.

مقصود از تفسیر منطقی، تحقیق در کشف اراده قانون‌گذار از طریق استنتاج عقلی و قواعد منطقی است^۳. در تفسیر اصولی، قواعد حقوقی و مواد قانونی، با توجه به اصول کلی و قواعد اصلی حاکم بر سیستم حقوقی تفسیر می‌شوند. این تفسیر که «عمل به روح قانون» نیز تعبیر شده (امامی، بی تا/۵: ۲۰)، در واقع، استنباط احکام به وسیله استقرا، تمثیل، قیاس، استصحاب و امثال آن است (نوبخت، ۱۳۸۸: ۱۲۴). البته تفکیک این قسم از تفسیر منطقی به آسانی امکان‌پذیر نیست^۴.

احتیاط مزبور در مورد اسناد و عدم تمسک به اطلاق ظاهری مفاد آن از دو جهت ضرورت می‌یابد که بر همین اساس تفسیر قاضی از هر اصل یا ماده مندرج در سند (اعم از تفسیر منطقی یا اصولی) موضوعیت پیدا می‌کند. جهات مزبور شامل کشف مقصود حقیقی سند و تفسیر صحیح آن و تبیین رابطه مفاد سند با قانون داخلی است.

1. Interpretation systematique

در این روش رابطه و سیستمی که تمام قواعد و تأسیسات حقوقی را به یک مجموعه به هم پیوسته تبدیل می‌کند، به کار گرفته می‌شود (دیلمی، ۱۳۸۲: ۱۴۰)

۲. وجوه تقسیمات دیگر شامل: تفاسیر قانونی، قضایی، علمی، اداری، محدود (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۵۳-۲۱۶).
۳. سعی بر این است که تضادها و ناهماهنگی‌ها و ابهامات موجود در قانون، لااقل در ظاهر با استدلال معقول و منطقی برطرف شود؛ زیرا فرض بر این است که قانون‌گذار عاقل است، (نوبخت، ۱۳۸۸: ۱۲۴).
۴. به گونه‌ای که حتی اذعان شده تفسیر اصولی چهره ویژه‌ای از تفسیر منطقی است که نظم حقوقی را به سوی «قاعده‌گرایی» و «معقول» هدایت می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲/۱۶۳).

۱-۱-۳. کشف مقصود حقیقی سند و تفسیر صحیح آن

مواد مندرج در اسناد بین‌المللی به جهت شائیت و جایگاه ویژه در بیان قواعد حقوق بشری و نگاه راهبردی و هدف سیاست‌گذاری در هم‌سو نمودن قوانین داخلی دولت‌ها، غالباً از اطلاق و عموم برخوردار است؛ لذا استناد به یک ماده بدون توجه به مواد دیگر سند یا اسناد دیگری در آن موضوع و شناسایی تقییدات و تخصیصات موجود در اسناد از سوی قاضی منتج به تحقق هدف سند نخواهد بود و اقدام صحیحی به شمار نمی‌رود.

نکته دیگر اینکه در مواردی که کشف مقصود سند برای قاضی از ظاهر سند امکان ندارد و مبهم است؛ این سؤال مطرح می‌شود که تفسیر معاهده چگونه باید انجام گیرد؟ مرجع تفسیر رسمی در حقوق داخلی روشن است؛ اما مرجع تفسیر معاهده در مواضع ابهام را باید چه نهادی دانست؟ در این زمینه استفاده از نظریات تفسیری مواد مختلف اسناد می‌تواند در شناسایی حدود و دایره هر قاعده راهگشا باشد. اما در مواردی که ابهام مذکور از طریق مفاد خود سند یا نظریات تفسیری مرتفع نمی‌شود؛ قاضی مجاز به تفسیر نبوده و به دلیل ابهام، قانون داخلی باید معیار اتخاذ تصمیم و صدور حکم برای قاضی قرار بگیرد.

۲-۱-۳. تبیین رابطه مفاد سند با قانون داخلی

علاوه بر شناسایی قیدها و تخصیص‌ها برای احکام دارای اطلاق مندرج در اسناد با استفاده از مفاد خود اسناد بین‌المللی، از جانب دیگری نیز رعایت احتیاط از سوی قاضی لازم است و آن هم مقید شدن یا تخصیص خوردن قواعد واجد اطلاق مندرج در سند با قوانین داخلی کشور است؛ لذا تفاوت‌های ماهوی و اقتضانات حقوقی و عملی معاهدات یاد شده در مقایسه با قوانین عادی را نباید از نظر دور داشت.

براین اساس، در زمینه قابلیت استناد به معاهدات به عنوان قانون و اجرا و اعمال آن در مقام رسیدگی‌های قضایی، توجه به ابعاد قراردادی و معاهداتی در چهارچوب حقوق بین‌الملل و با لحاظ تفاوت‌های معاهدات با قوانین عادی لازم دانسته می‌شود (توازن‌ی‌زاده، ۱۳۹۵: ۵۸).

۲-۳. پایبندی به دایره مفهومی و مصداقی حق (ضرورت تشخیص و تطبیق صحیح جهات موضوعی و حکمی)

یکی از اصول نگارش آرای قضایی را معناشناسی حقوقی و به‌گزینی واژه برشمرده‌اند چه اینکه اگر انتخاب واژه‌ها به درستی صورت نگیرد دلالت آن‌ها بر معانی به وجهی که مقصود نویسنده است صورت نمی‌گیرد و چه بسا موجب سوء برداشت و سوء ادراک شود (صالحی‌راد، ۱۳۸۷: ۴۹). این انتخاب واژه در استناد به اسناد بین‌المللی از جهت تطبیق مفاهیم حقوقی مندرج در

اسناد با مفاهیم حقوق داخلی به لحاظ ماهوی اهمیت ویژه می‌یابد؛ چه اینکه در پی عدم توجه به این امر، این احتمال وجود دارد که قاضی در رأی خود مفاهیم غیرمنطبق را در معنای واحد استفاده کند و این امر موجب ایجاد غلط در استدلال شود.

در این راستا در دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۱۵۱۶۶۰۰۰۵۸ مورخ ۱۳۹۹/۱/۲۳ صادره از دادگاه تجدیدنظر با خواسته «صدور مجوز اهدای جنین به لحاظ عدم باروری» عدم امکان استناد به حقوق بنیادین بشر به دلیل عدم تطبیق دایره مفهومی حق مورد استناد قاضی با خواسته مشاهده می‌شود. توضیح اینکه دادگاه در راستای اثبات جواز اعطای جنین به زوجینی که پس از خروج از سن باروری و با داشتن یک فرزند معلول ۱۳ ساله، متقاضی اهدای جنین شده‌اند؛ به طور خلاصه به برخی حق‌های بشری از قبیل «حق بر سلامت»، استناد نموده که دلایل استنادی از جهاتی چون عدم انطباق حق بر سلامت با مفهوم مدنظر دادگاه محل اشکال است (جهت مطالعه رأی و نقد آن، نک: ذبیحی، ۱۳۹۹: ۱۱۹-۱۰۱).

همچنین در دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۸۳۶۵۳۰۰۶۴۲ مورخ ۱۳۹۹/۶/۱۱ شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه برای صدور حکم رد خواسته الزام به تمکین زوج به دلیل رفتار نامناسب وی با زوجه به ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر ناظر به حق امنیت فردی استناد شده است که با موضوع بحث انطباق ندارد.

۳-۳. امکان عملی اجرای سند در حقوق داخلی به تبع وجود مقدمات و اسباب آن

در مواردی مشاهده می‌شود اجرای معاهده مستلزم وضع قاعده جدید در داخل است یا اجرای برخی مفاد اسناد به دلیل فقدان سازوکار و زیرساخت‌های لازم مستقیماً امکان عملی ندارد و به منظور اجرایی شدن تعهد، تکلیفی در قالب وضع قاعده جدید اعم از قانون یا مقرر و آیین‌نامه به عهده دولت قرار گرفته؛ لذا حکم نمودن قاضی بر اساس سند تا قبل از اقدام دولت جایز نخواهد بود.

۳-۴. تکلیف قاضی در دایره تعارض قانون داخلی و اسناد بین‌المللی در حکم قانون داخلی

این بحث در دو سطح مطرح است. یکی ناظر به اسنادی که هنگام تصویب، معارض با قوانین مصوب پیشین در حقوق کشور است و وجه دیگر، تکلیف قاضی در موردی که قانون‌گذار، پس از تصویب معاهده در داخل و لازم‌الاجرا شدن آن، مصوبه معارض این اسناد را متعاقباً وارد دایره قوانین داخلی می‌کند.

۳-۴-۱. تعارض معاهده مصوب با قوانین داخلی پیشین

به قرینه اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ممنوعیت قضات از استنکاف از احقاق حق، قاضی را مکلف به استناد به معاهدات در صدور رأی دانسته‌اند، چراکه مقصود از قوانین مدونه در این اصل،

کلیه مصوبات تقنینی مجلس شورای اسلامی که مراحل بعدی قانونی شدن آن طی شده، دانسته شده است (ساعد، ۱۳۸۳: ۱۱۶)؛ اما به نظر می‌رسد نمی‌توان در این زمینه چنین با اطلاق سخن گفت. گرچه فرایند تصویب قانون در مجلس طی می‌شود؛ اما با توجه به برتر دانستن قانون اساسی و لزوم عدم مغایرت قوانین با موازین اسلامی مبتنی بر اصل ۴ قانون اساسی، این قسم مصوبات مجلس نیازمند تفسیر و تطبیق با معیار مذکور خواهد بود.

سؤال اصلی در این زمینه این است که آیا قاضی می‌تواند به اطلاعات اسناد بدون توجه به مغایرت‌ها استناد کند؟ در مواردی که رابطه قانون اساسی و حتی داخلی با اسناد واجد ابهام است و دایره تخصیص و تقییدها به روشنی قابل ترسیم نیست آیا می‌توان قاضی را مجاز به تفسیر قضایی در این زمینه دانست؟

در زمینه امکان نسخ یا تخصیص قوانین عادی توسط معاهدات مصوب دارای موضوع واحد، دو شکل مواجهه از سوی قوه قضائیه قابل فرض است: از یک سو ممکن است با توجه به اصل نسبی بودن معاهدات، مقررات کنوانسیون مؤخر را تنها ناظر به طرفین معاهده و تخصیص زنده قانون داخلی مقدم دانست؛ از سوی دیگر ممکن است معاهده مؤخر را در مقام یک قانون مؤخر، به طور کلی نسخ قانون مقدم داخلی دانست. منطق عملی و رویه تعدادی از کشورها حاکی از گرایش به تفسیر دوم است؛ زیرا الحاق به یک معاهده در واقع به منزله گزینش نظام حقوقی تدوین شده در معاهده مزبور صرف‌نظر از رابطه معاهداتی با کشورهای متعاقد است (توازی زاده، ۱۳۹۵: ۷۲-۷۰).

در حقوق داخلی چنین تفسیری قابل پذیرش نیست؛ زیرا قانون داخلی به دلیل ابتدای بر فقه امامیه با مفاد سند معارضه می‌کند و با توجه به اینکه تردیدی در تقدم قانون اساسی بر معاهدات وجود ندارد و عدم مغایرت با موازین اسلامی معیار قانون اساسی برای تصویب قانون است؛ این تعارض در واقع معارضه با قانون اساسی است که در این صورت بر سند مقدم می‌شود. از این رو، نمی‌توان قائل به امکان نسخ قانون عادی به وسیله معاهدات شد؛ مگر در مواردی که علت تعارض، مغایرت با احکام اسلامی نباشد که در این صورت به دلیل هم‌عرض بودن دو مصوبه قانون‌گذار، اراده اخیر مقنن را باید حاکم دانست.

به بیان دقیق‌تر، در مواضع تفاوت بنیادین مفاد اسناد بین‌المللی با مبانی نظام حقوقی داخلی، باید قائل به التزام به حقوق داخلی شد. در قلمرویی که قانون از شرع اقتباس گردیده (یا باید اقتباس گردد)؛ چنین اظهار شده که الفاظ قانون موضوعیت نداشته و تنها به‌عنوان طریق و ابزاری برای بیان حکم شرع محسوب خواهد شد. آنچه موضوعیت دارد حکم شرع است و لذا اگر به دلایل و قرآنی اطمینان حاصل شود که معنای ظاهری قانون با حکم شرعی که حقیقتاً قانون‌گذار در مقام بیان آن

بوده تفاوت دارد؛ می‌توان از ظاهر قانون دست شسته و ماده را بر اساس مراد جدی مقنن - که به حسب فرض بیان حکم شرع بوده است - فهم و تفسیر نمود. دامنه این امر تا جایی قابل توسعه دانسته شده که ممکن است منجر به اضافه شدن استثنائاتی به استثنائات قانون یا افزودن قیدی به اطلاق ماده یا تخصیصی بر عموم ماده شده یا حتی در موارد استثنایی، حکم ماده از اثبات به نفی تبدیل شود. البته چنین تفسیری مشروط بر این دانسته شده است که مفسر یا قاضی دلایل و قرائن روشن برای عدول از معنای ظاهری ماده در دست داشته باشد (الشریف، ۱۳۹۱: ۶۰۴).

در ارتباط با اسناد بین‌المللی به‌طور ویژه قاعده مذکور باید مورد توجه قاضی باشد چه اینکه این اسناد همانند قانون داخلی به‌صورت ماده به ماده و با دقت نظر موجود در فرایند تصویب قانون عادی، از مجرای شورای نگهبان طی طریق ننموده (که در مورد اسناد مصوب قبل از انقلاب این فرض اساساً منتفی است)؛ لذا فرض ابتدای آن‌ها بر موازین اسلامی را باید مخدوش دانست و قاضی در موارد تعارض ملزم به تقدیم قانون داخلی خواهد بود.

این اصل درخصوص دعاوی خانوادگی که نقش فقه امامیه در شکل‌گیری احکام این حوزه بی‌تردید است؛ بیشتر نمود پیدا می‌کند و احتیاط بیشتری را از جانب قاضی می‌طلبد. از سوی دیگر در قوانین حوزه خانواده در مواردی موضوع از منظر قانون‌گذار چنان مبهم است که قانون‌گذار اعلام موضع قطعی در این زمینه را به مصلحت ندانسته و نسبت به آن سکوت کرده است. از این دست قوانین می‌توان احکام ناظر به درمان‌های ناباروری را نام برد که قانون‌گذار به دلیل حساسیت ویژه موضوع و اختلاف جدی میان آرای فقها و عدم امکان پذیرش برخی مبانی حقوق غربی در این حوزه، صرفاً با تصویب قانون مختصر اهدای جنین به زوجین نابارور، احکامی کلی را بیان نموده و در زمینه برخی آثار چون قطع رابطه نسبی و... کاملاً محتاطانه و در محدودترین شکل ممکن، در این عرصه اقدام به قانون‌گذاری نموده است. براین اساس، در چنین مواردی که سکوت قانون‌گذار در فروعات و آثار مترتب بر اهدای جنین، عامدانه و به دلیل محدودیت‌های فقهی امر است؛ یقیناً استناد به اسناد بین‌المللی و حقوق بشری جایز نبوده و چه بسا به منزله توسعه قانون داخلی و نوعی قانون‌گذاری به شمار رود که با شأن و جایگاه قضاوت هماهنگی ندارد.

ازجمله آرای که به لحاظ تفاوت مذکور در مبانی، می‌توان استناد به اسناد بین‌المللی در احکام خانواده در آن را محل ایراد جدی دانست؛ دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۲۲۱۴۱۰۱۰۹۴ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۳۰ صادره از دادگاه عمومی به خواسته «صدور گواهی عدم امکان سازش جهت اجرای صیغه طلاق» است که در راستای عدم پذیرش اختیار مطلق شوهر در طلاق و اثبات امکان صدور حکم بطلان دعاوی طلاق مرد، در ردیف دلایل استنادی به تساوی حقوق زوجین مندرج در

اسنادی چون میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی یا اعلامیه جهانی حقوق بشر (در حکم قانون داخلی لازم‌الاجرا) استناد شده؛ در حالی که چنین اصلی با مواد متعدد قانون مدنی در تعارض بوده و حاکم نمودن آن بر قوانین داخلی مستلزم نقض تعداد کثیری از مواد قانون مدنی خواهد بود (جهت مطالعه رأی و نقد آن، نک: ذبیحی، ۱۳۹۹: ۹۷-۷۹).

۲-۴-۳. تصویب قانون داخلی معارض با اسناد

در مواردی مشاهده می‌شود که دولت عضو معاهده از طریق مجلس یا نهادهای مقررات‌گذار اقدام به وضع قاعده‌ای می‌نماید که ممکن است در این قوانین جدید، مفاد معاهدات مصوب پیشین را رعایت نکرده و قانون جدید، ناقض مفاد معاهده و در تعارض با آن باشد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا در چنین مواردی، باید قاضی را ملزم به اجرای مقررۀ مؤخری که در حقوق داخلی تصویب شده دانست یا بر این قائل شد که قاضی مستقیماً می‌تواند قانون جدید را به دلیل اینکه خلاف معاهده است، فاقد قابلیت اجرایی بشمارد؟ به همان ترتیبی که قانون اساسی در مورد آیین‌نامه‌های خلاف قانون، قضات را مجاز به عدم اجرای آیین‌نامه دانسته است.

در واقع، یکی از حوزه‌های تأثیر تعریف ماهیت معاهدات در مقام اجرای آن‌ها به‌عنوان قانون، مسئله جایگاه معاهدات مصوب مجلس نسبت به قوانین عادی است که در خصوص موضوعاتی نظیر نسخ معاهده توسط قوانین عادی می‌تواند واجد آثار باشد. از این منظر قوه مقننه نباید بدون رعایت تشریفات اختتام یا انصراف از معاهده که در متن آن پیش‌بینی شده مبادرت به وضع قوانینی نماید که جزئاً یا کلاً به‌طور صریح یا ضمنی مغایر معاهده مصوب باشد. براین اساس، مراجع قضایی نیز در مقام اجرا و اعمال مقررات معاهدات و تحلیل و تفسیر این معاهدات نسبت به قوانین عادی باید همواره موقعیت این معاهدات را مدنظر قرار داده و تا حد ممکن سعی در جمع بین قوانین عادی ظاهراً مغایر، با مفاد معاهدات مصوب را داشته باشد.

به‌طور کلی در زمینه امکان نسخ معاهده توسط قانون عادی دو دیدگاه قابل طرح است. در دیدگاه نخست، اگر قوه مقننه به هر دلیلی قانونی وضع کند که مغایر با مفاد معاهده باشد و این مغایرت و تعارض نیز قابل‌رفع و جمع نباشد؛ قوه قضائیه مکلف دانسته می‌شود که اراده مؤخر قانون‌گذار را اجرا نماید هرچند این امر موجب تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت گردد (توازن‌زاده، ۱۳۹۵: ۷۰-۶۵). این دیدگاه مستفاد از ماده ۹ قانون مدنی در زمینه همسنگ بودن وزن معاهدات بین‌المللی با قوانین عادی دانسته شده است.

در مقابل، مبتنی بر دیدگاهی که جایگاه معاهدات را برتر از قوانین عادی می‌شمارد؛ طرح بحث نسخ معاهده اساساً بی‌معنی خواهد بود؛ چراکه صدق عنوان نسخ ناظر به مواردی است که

نُرم‌ها هم‌تراز بوده و یکی بر دیگری تقدم نداشته باشد؛ به همان ترتیبی که میان قانون اساسی و قانون مدنی و نیز در تعارض آیین‌نامه و بخشنامه با قانون عادی نمی‌توان، قاعدهٔ نسخ را جاری دانست (مهرآرام و مرادی برلیان، ۱۳۹۲: ۵۷۷)؛ از نسخ قرارداد بودن معاهده و عدم امکان فسخ آن با ارادهٔ یک‌جانبه مبنای چنین استدلالی است. در زمینهٔ تعارض قوانین مؤخر با معاهده رویه قضایی نیز سکوت کرده و نظر به اینکه برداشت رایج از مادهٔ ۹ قانون مدنی هم‌عرض بودن معاهدات و قوانین داخلی است؛ در نتیجه امکان نسخ معاهده از طریق وضع قانون مؤخر شایع بوده و گرچه شاید راهگشا به نظر برسد، نمی‌تواند با ماهیت قراردادی معاهده سازگار باشد.

بنابر مراتب پیش‌گفته، نظر به تکلیفی که قاضی در اجرای معاهدات از یک سو دارد و تکلیف دیگر او بر اجرای قانون داخلی به حسب رابطهٔ قانون داخلی مؤخر و معاهده، باید اذعان داشت قاضی ناگزیر از استفاده از قاعدهٔ حل تعارض متناسب خواهد بود و تنها در صورت عدم امکان جمع (در موارد قواعد عام و خاص یا مطلق و مقید)، باید قائل به نسخ ضمنی معاهده به تبع وضع قانون مغایر شود. ضرورت جمع از این جهت است که کشور به‌عنوان یک شخصیت حقوقی در حقوق بین‌الملل و نه فقط یکی از قوا به معاهده می‌پیوندد و پذیرش معاهده بدین معنا است که دولت به‌طور ضمنی پذیرفته است که هیچ‌یک از قوا و نهادهای عمومی دولت، مغایر این معاهده عمل نکنند. در این راستا، اصل ۵۸ قانون اساسی در زمینهٔ لزوم ابلاغ قوانین مصوب به قوهٔ قضائیه مؤید تکلیف قاضی به اجرای آن است.

۴. کفایت جهات و دلایل اثباتی و قدرت اقناع‌آوری رأی مستند به اسناد بین‌المللی

دادنامه باید از قدرت اقناع‌کنندگی و استحکام لازم برخوردار باشد. دلایلی که لزوم توجیه رأی را ثابت می‌کند شامل مواردی از قبیل ایجاد امکان نظارت بر عملکرد قضات، امکان احراز واقعیت و صحت اموری که تصمیم دادرس مبتنی بر آن است در دادگاه عالی، بالابردن ارزش علمی رأی، احترام به حقوق اساسی اصحاب دعوا در لزوم آگاهی از قوانین موضوعه و اصول حاکم بر قضیه، امکان نظارت اصحاب دعوا و توجیه و اقناع ایشان نسبت به حکم صادره و ایجاد زمینهٔ اعمال حقوق دفاعی در اعتراض احتمالی به رأی با استفاده از طرق شکایت از آرا، جلوگیری از غرض‌وری و شتاب‌زدگی قضات در صدور آرا و تضمینی برای بی‌طرفی دادرس و امکان بازرسی اندیشهٔ او در دادگاه بالاتر دانسته شده است (شمس، ۲/۱۳۸۷: ۲۰۵؛ قلعه‌نویی، ۱۳۹۱: ۹۷-۹۶؛ فرتیه، ۱۳۸۸: ۶۷، کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۵۳). همچنین لزوم توجیه رأی یکی از جهات تمایز احکام توافقی از اعمال اداری دادگاه است و دادگاه پس از توجیه و استدلال، مفاد رأی (به معنای اخص) را صادر می‌کند؛ ولی اعمال اداری توجیه نمی‌شوند مگر در مواردی که قانون آن را تکلیف کند

(صدرزاده‌افشار، ۱۳۷۳: ۱۱).

توجه به این اصل در آرای مستند به اسناد بین‌المللی از این جهت اهمیت می‌یابد که از یک‌سو، این نحوه مستندسازی در راستای اجرای اسناد بین‌المللی تاکنون در میان قضات دادگاه‌های ایران معمول نبوده و از این جهت، اقتناع وکلای طرفین دعوا یا قضات دادگاه‌های عالی به سادگی و سرعتی که در استناد به قوانین داخلی میسر می‌شود؛ صورت نمی‌پذیرد و از سوی دیگر، به جهت محتوایی تبیین مفاد اسناد و نوع ارتباط آن‌ها با قوانین داخلی از زاویه اعتبار و حدود التزام در منابع حقوقی موجود در داخل به روشنی صورت نگرفته و قاضی ناگزیر از تبیین ماهوی مفاد مواد و اصول استنادی و تقییح جایگاه آن در نظام حقوقی ایران و اعتبار و الزام‌آوری سند در متن دادنامه است.

مستدل بودن رأی صادره بدین معنا دانسته شده که رأی دادگاه علاوه بر مقرون بودن به دلایل و مدارک قوی، با استدلال قاضی صادرکننده رأی همراه باشد و این استدلال می‌تواند در پاسخ به استدلال طرفین یا یکی از آن‌ها یا به‌عنوان تبیین مدلول حکم بیان شده باشد و مقصود از مستند بودن، ذکر مستندات قاضی برای صدور حکم شامل قانون، منابع معتبر یا فتاوی معتبر و... باشد (مهاجری، ۳/۱۳۸۷: ۵۷). مستند بودن در معنای دیگری نیز به کار رفته است: «رأی دادگاه باید مستند به مدارک موجود در پرونده باشد و نمی‌تواند متکی به مشاهدات عینی باشد» (کریمی، ۲/۱۳۹۵: ۱۲۵). اختلاف در تعاریف به این دلیل است که برخی مستند را مستند موضوعی دانسته و برخی مستند قانونی که به نظر می‌رسد هر دو قابل جمع باشد. بند ب ماده ۲ دستورالعمل ارزیابی اتقان آراء قضایی در بیان ساختار رأی متقن، این دو معنا را جمع نموده و هم دفاعیات و ادله طرفین دعوا و هم مواد قانونی و... را تحت عنوان مستندات ذکر کرده است. البته بند پ ماده ۳ دستورالعمل مذکور، مستند بودن حکم را صرفاً به ذکر مستندات قانونی تعبیر نموده است.

در مجموع، جمع استدلال قوی و منطقی و استنادات معتبر و مکفی و تطبیق جهات موضوعی و حکمی با پرونده به‌عنوان اسباب موجهه حکم است که می‌تواند منجر به استحکام و اتقان دادنامه شود. در استنادات نحوه دقیق استدلال باید روشن باشد و ذکر اسناد، جنبه صوری و مقدماتی پیدا نکند. رأی تا حد امکان باید به‌صورت مفید و مختصر اسباب موجهه را بیان و نتیجه‌گیری کند. گرچه بار آموزشی رأی به‌عنوان یکی از امتیازات و ویژگی‌های مثبت آن قلمداد می‌شود؛ لیکن افراط در تبیین مبانی استدلالی و ذکر جزئیات و حواشی در متن رأی که به‌عنوان سندی قابل اجرا و در راستای فصل اختلاف طرفین دعوا از مرجع قضایی صادر می‌شود؛ رأی را از ماهیت و قالب حقیقی آن خارج می‌کند.

در نهایت، اصلی که در این راستا لازم است در استدلال مورد توجه قضات قرار بگیرد؛ «منع

حاشیه رفتن در تبیین ماهوی اسناد و عدم ذکر زواید و مباحث غیر ضروری» در متن دادنامه صادره است. در مورد استناد به اسناد بین‌المللی این نکته از این جهت اهمیت می‌یابد که اسناد بین‌المللی به جهت سیر تاریخی شکل‌گیری اسناد و تفسیری بودن برخی از آن‌ها نسبت به اسناد پایه و همچنین به لحاظ مرجع صادره (اسناد حقوق بشر بین‌المللی عام، منطقه‌ای، اسلامی و...) از تنوع بسیاری برخوردار بوده و برای هر موضوع شاید بتوان به مواد متفاوت از اسناد مختلف استناد نمود. در برخی موارد در آرای دادگاه‌ها مشاهده می‌شود ارجاعات متعدد به اسناد در یک رأی که با استدلال هم همراه می‌شود منجر به اطاله رأی تا حدی می‌گردد که در واقع بتوان گفت این شیوه نگارش، رأی را به متنی پژوهشی بدل ساخته است.

براین اساس، استناد به اسناد باید منحصر در اسناد الزام‌آور و در بیان استدلال نیز محدود به ذکر مستند و تطبیق موضوع پرونده و نحوه استدلال و استخراج حکم قضیه از آن باشد و تا حد امکان از تفصیل بی‌مورد اجتناب شود. به‌عنوان مثال، در رأی در زمینه حکم منع اشتغال زوجه به بالغ بر ده سند^۱ مشتمل بر اعلامیه، میثاق، مقاله‌نامه، کنوانسیون و... استناد شده که گرچه رأی مذکور در نهایت منجر به صدور حکمی متمایز در رسیدگی به دعوی شده و از این جهت قابل تقدیر است؛ اما مرسوم شدن استنادات متعدد این اشکال را متوجه رأی می‌سازد که تبیین مشروعیت و الزام‌آوری هر سند استنادی و تبیین نحوه استدلال و... (که بعضاً هم به دلیل مبنا بودن برخی اسناد برای اسناد دیگر هم‌پوشانی دارد) علاوه بر طولانی نمودن نامطلوب و چه بسا بی‌مورد رأی، به آرا جنبه نمادین و صوری ببخشد؛ به‌ویژه در مواردی که استناد به اسناد در کنار استنادات متعدد به حقوق داخلی در رأی صادره آمده باشد. از سوی دیگر، حجم زیاد متن دادنامه (که در مواردی بالغ بر ۸ صفحه نیز شده است)؛ رسیدگی به آرای اعتراضی را در مرجع بالاتر، قدری مشکل و برای قضات این محاکم بسیار زمان‌بر می‌سازد که احتمال افزایش خطا در ارزیابی مستندات دادنامه در این مراجع را نیز به همراه خواهد داشت.

۵. انسجام و وحدت سیاق مفاد رأی و تطابق استدلال و استناد

یکی از بایسته‌های نگارش آرای قضایی رعایت انسجام در مفاد رأی است؛ به‌نحوی که استنادات قاضی و استدلال وی بر سیاق واحد و به‌مثابه مقدمات منطقی برای رسیدن به حکم

۱. شامل اعلامیه حقوق بشر ۱۹۴۸، اعلامیه قاهره، اعلامیه حقوق بنیادین کار ۱۹۹۸، میثاقین، مقاله‌نامه شماره ۱۱۱ مصوب ۱۹۵۸ سازمان بین‌المللی کار، کنوانسیون رفع هر نوع تبعیض نژادی ۱۹۶۵، اعلامیه کنفرانس حقوق بشر ۱۹۶۸ تهران، اعلامیه برنامه اقدام عمل ۱۹۹۳ وین، کنفرانس توسعه اجتماعی ۱۹۹۸ کپنهاک، اعلامیه ۱۹۹۵ پکن و اعلامیه هزاره ۲۰۰۰، رأی شماره ۹۸۰۹۹۷۱۵۱۶۰۰۷ مورخ ۱۳۹۸/۳/۷: (http://alisaberi.ir).

نهایی بوده و مندرجات رأی، ناقض و نافی یکدیگر نباشند و استدلال و استنادات در تطابق با هم در دادنامه قید شوند.

از مؤلفه‌های اصلی در انسجام درونی رأی قضایی، جامعیت آن دانسته شده است. به‌گونه‌ای که رأی چه از سوی دادگاه‌های عالی، بازرسی‌های احتمالی و حتی از دیدگاه صاحب‌نظران قضایی، به‌عنوان سندی قابل اتکا باشد؛ به این معنا که کمتر نیازی به مراجعه به پرونده وجود داشته باشد. جامع بودن رأی با دو ضابطه تعیین می‌شود: نخست آنکه خلاصه‌ای از دعوا، مناقشات اصلی، استدلال‌های طرفین و دادگاه و نتیجه نهایی دادرسی را در برداشته باشد؛ دوم آنکه از منظر موضوعات مطروحه، قواعد حاکم بر آن و توصیف و تفاسیر قضایی دادرسی و اقناع‌کنندگی رأی (قناعت نوعی مخاطبان)، در رأی نهفته باشد (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، ۱۳۹۰: ۲۱۲) که آنچه ذیل این بایسته بیشتر مورد توجه است ضابطه اخیر بوده و بیانگر دو ویژگی مستدل و مستند بودن رأی است.

ضرورت ذکر استدلال به معنای «تمسک فکری به چیزی که اندیشه را به چیز دیگر (که مجهول است) راهنمایی می‌کند و استمداد از معلوم برای دستیابی به مجهول» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷: ۳۵)، در متن رأی دادگاه، به نوعی کمک گرفتن از عبارات و اصطلاحات برای اقناع و ایجاد باور درونی در مخاطب است؛ از این رو، نباید دارای مطالب مبهم و دوپهلوی بوده و ربط منطقی میان دلایل اقامه شده و رأی صادره باید برقرار باشد که نتیجه آن برداشت صحیح و مشترک طرفین دعوا و مراجع بالاتر از ادله مندرج در رأی خواهد بود.

این استدلال و استنادات در صورتی صحیح و مستحکم تلقی می‌شود که در قالبی منطقی، توجیه‌پذیر و عقلایی تقریر یابد. در این راستا، یکی از شاخصه‌های رأی قوی و مستحکم این دانسته شده است که در مفاد رأی دادگاه نباید تضاد وجود داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که یک قسمت از رأی، قسمت دیگر آن را نقض کند و تطابق استدلال مطروحه با استناد باید مدنظر قاضی قرار گیرد (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱/۱۳۸۸: ۴۹؛ باقری و صداقتی، ۱۳۹۳: ۱۵۵).

دستورالعمل ارزیابی اتقان آراء قضایی در مقام بیان شاخص‌های رأی متقن علاوه بر تصریح به لزوم مستدل و مستند بودن رأی در بندهای «ت/ح» ماده ۳ به لزوم انسجام در رأی و عدم تغایر و تناقض در مفاد رأی تصریح دارد. همچنین تضاد در حکم به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی در بند ۳ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مورد تصریح قانون‌گذار قرار گرفته است.

در راستای رعایت این بایسته، دادگاه باید از استناد به قوانین منسوخ، متضاد و غیرمرتبط با موضوع دعوا اجتناب نماید. «زمانی که اسباب موجهه رأی دادرسی، نامعین، نارسا، مبهم، ضدونقیض و

متعارض باشند، در این صورت مفاد رأی بدون اسباب موجهه تلقی می‌شود و مقصود از اسباب موجهه متعارض اسبابی است که یکی خلاف دیگری باشد یا موردی که مفاد رأی با اسباب صدور آن تعارض داشته باشد» (صدرزاده‌افشار، ۱۳۷۳: ۱۱). یکی از مواضعی که احتمال توافقی و تعارض در مفاد رأی در استناد به اسناد بین‌المللی افزایش می‌یابد استنادات توأمان به اسناد ناظر به حقوق کودک از قبیل کنوانسیون حقوق کودک در کنار استناد به قوانین داخلی در برخی آرای دادگاه‌ها است؛ چه اینکه مفاهیم کودک و طفل و مسئولیت نگهداری و حضانت (نظر به اینکه عنوان حضانت محدود به سن بلوغ است و در زمینه نگهداری کودک پس از آن، متون قانونی با خلأ و ابهام مواجه است) و... و دایره شمول آن‌ها در حقوق داخلی و بین‌المللی متفاوت است.

۶. ترتیب رجوع به قوانین، منابع فقهی و اسناد بین‌المللی

یکی از ویژگی‌هایی که رعایت آن ضمن صدور رأی توسط قاضی صادرکننده لازم شمرده می‌شود رعایت ترتیب رجوع به منابع در ذکر استنادات دادنامه است (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱/۱۳۸۸: ۱۱) که این ترتیب را بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان به دست آورد. با توجه به مواد مذکور اصلی‌ترین منبع حقوقی در رسیدگی‌های قضایی را باید قانون دانست و در موردی که قانون وجود نداشته یا مبهم، مجمل و متعارض باشد باید به سایر منابع و اصول (با ترتیب اصل ۱۶۶ قانون اساسی) مراجعه نمود.

از منظر قضایی ترتیب طولی میان منابع حقوقی در نظام حقوقی فعلی ایران به ترتیب «قانون، فقه و اصول کلی حقوقی» بر شمرده شده است (تنگستانی، ۱۳۹۶: ۷۵). نظر به سکوت اصل و ماده فوق‌الذکر نسبت به اسناد بین‌المللی، در مورد جایگاه رتبی حقوق بشر در این زمینه فروضی محتمل است. ممکن است چنین استدلال شود که این اسناد به قرینه ماده ۹ در زمره قوانین است؛ لذا قاضی می‌تواند استناد به آن را بر رجوع به منابع اسلامی مقدم نماید. استدلال مقابل اینکه که قید «مدونه» در اصل ۱۶۷ قانون اساسی، دایره مصادیق واژه قوانین را در این اصل محدود به قوانین عادی داخلی نموده است. به‌ویژه اینکه بر اساس مراتبی که در مباحث پیشین پیرامون تقدم قانون اساسی ذکر شد، مفاد اسناد بین‌المللی تا جایی که مغایرت با موازین اسلامی ندارد؛ معتبر و قابل استناد است که با توجه به فقدان منابعی که گستره دقیق مفاد اسناد و رابطه آن با قوانین داخلی را روشن کند مفاد اسناد را در بسیاری موضوعات نمی‌توان مصداق «قوانین مدونه» بر شمرده و از این جهت اسناد نیازمند تنقیح است.

در مجموع به نظر می‌رسد در مقام تعیین جایگاه رتبی اسناد در مستندات دادنامه، باید میان مفاد اسناد تفکیک قائل شد. به این ترتیب که مفاد مسلم و غیرمبهم را باید در رتبه بعدی از قانون

داخلی قابل استناد در نگارش اسباب موجهه رأی دانست که با تعبیر «در حکم قانون» در ماده ۹ هم سنخیت دارد؛ لیکن در مورد ابهامات و تعارضات ابتدایی و ظاهری که حدود آن با مراجعه به فقه قابل تعیین است اسناد بین‌المللی در رتبه متأخر از فقه، قابل استناد باشد. در نهایت، در مواردی که قواعد حقوق بشری با ابهام و اجمال یا تعارض غیرقابل جمع با قوانین داخلی و منابع فقهی مواجه است؛ باید آن را مصداق «نقص و اجمال یا تعارض قوانین مدونه» در اصل ۱۶۷ قانون اساسی دانست که بر این اساس منابع اسلامی و فتاوی معتبر فی نفسه بر اسناد بین‌المللی رجحان می‌یابد.

نتیجه

اهتمام بر اتقان آرای صادره دادگاه‌ها و برخورداری هر دادنامه از قوت و استحکامی درخور، از ضروریات نظام قضایی است و یکی از وجوهی که رأی دادگاه را به لحاظ کیفیت استدلال و استناد می‌تواند محل مناقشه قرار دهد؛ استمداد از مفاد اسناد بین‌المللی در مقام حل و فصل پرونده‌های قضایی است که این اقدام به‌ویژه در دعاوی خانوادگی که احکام و مقررات این حوزه در حقوق داخلی ابتدای تأم بر فقه امامیه دارد، از حساسیت ویژه برخوردار است. گرچه در کلیت امکان استناد به اسناد بین‌المللی در آرای دادگاه‌ها تردیدی وجود ندارد؛ اما ویژگی‌های خاص این اسناد رعایت بایسته‌هایی را از سوی قاضی صادرکننده رأی در مقام انشای حکم ضروری می‌سازد.

در زمینه وجه الزام‌آوری اسناد و گستره امکان استناد قاضی به منابع حقوق بین‌الملل می‌توان اذعان داشت که قدرمتیقن از دیدگاه‌های مختلف موجود، امکان اجرای قضایی مفاد معاهدات بین‌المللی الزام‌آور و مصوب مجلس است و در مورد استناد به آن در حکم دادگاه نیز قاضی ایرانی ملزم به رعایت ملاحظات خاص حاکم بر اجرای قضایی معاهدات بین‌المللی بوده و بدهی است که در موارد ابهام مفاد سند، مقدم نمودن معاهدات نسبت به قوانین عادی در مقام ذکر ادله و مستندات رأی برای قاضی جایز نخواهد بود و در مواضع تفاوت بنیادین مفاد اسناد بین‌المللی مصوب با مبانی نظام حقوقی داخلی، باید قائل به التزام به حقوق داخلی شد. البته عدم امکان اجرای مفاد سند در حقوق داخلی به دلیل تعارضات موجود میان مفاد سند و موازین اسلامی، نافی مسئولیت بین‌المللی دولت در اجرای تعهدات بین‌المللی وی نخواهد بود.

شاخص‌های اتقان آرای مذکور علاوه بر لزوم رعایت اصول و قواعد عمومی انشای حکم شامل بایسته‌های اختصاصی «تفسیر دقیق مفاد اسناد بین‌المللی با توجه به اصول حاکم بر تفسیر، عدم ابتدای حکم صادره بر اسناد غیرالزامی برای ایران، کفایت جهات و دلایل اثباتی و قدرت اقناع‌آوری رأی مستند به اسناد بین‌المللی، انسجام و وحدت سیاق مفاد رأی و تطابق استدلال و استنادات آن و رعایت ترتیب در رجوع به قوانین و منابع فقهی و اسناد بین‌الملل در نگارش رأی» است.

البته تبیین بایسته‌ها به تنهایی نمی‌تواند در این زمینه اثر شایسته بر جای گذارد و بازگذاشتن مسیر چنین استناداتی در مجتمع‌های قضایی خانواده، از یک‌سو نیازمند پیش‌بینی سازوکار آموزشی برای قضات در یادگیری فرایند استدلال به چنین ادله‌ای بوده و از سوی دیگر، نیازمند پیش‌بینی سازوکار تخصصی و تجهیز قضات تجدیدنظر و دیوان‌عالی کشور به آموزش‌های لازم است تا نقایص و اشکالات این بخش از آرا به دلیل عدم تخصص قضات مراجع بالاتر رسیدگی مورد غفلت واقع نشود و در موارد مقتضی نقض یا اصلاح رأی صورت پذیرد.

منابع

- اقبالی، کیوان (۱۴۰۰)، «نقش دستگاه قضایی در نظارت بر تعلیق ایفای تعهدات حقوق بشری دولت‌ها»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۱۱۴.
- الشریف، محمدمهدی (۱۳۹۱)، *منطق حقوق (پژوهشی در منطق حاکم بر تفسیر و استدلال حقوقی)*، تهران: سهامی انتشار.
- امامی، حسن (بی‌تا)، *حقوق مدنی*، تهران: اسلامیه.
- بابایی مهر، علی (۱۳۸۸)، «تفسیر، اصول و مبانی آن در حقوق عمومی»، *مجله حقوق خصوصی*، شماره ۱۴.
- باقری، یوسف و سهام صدقاتی (۱۳۹۳)، «شاخصه‌های رأی قوی و متقن»، *مجله قضاوت*، شماره ۷۹.
- تنگستانی، محمدمقاسم، پرهام مهرآرام و مهدی مرادی برلیان (۱۳۹۲)، «جایگاه اسناد بین‌المللی در سلسله‌مراتب هنجارهای حقوقی و قابلیت استناد محاکم به آن»، *تحقیقات قضایی (۹)*، تهران: قوه قضائیه.
- تنگستانی، محمدمقاسم (۱۳۹۶)، *نحوه استناد موجه به اصول حقوقی در رسیدگی‌های قضایی*، تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه.
- توازنی‌زاده، عباس (۱۳۹۵)، «تأملی بر رژیم حقوقی حاکم بر اجرای معاهدات بین‌المللی در نظام حقوقی ایران»، *کتاب حقوق: جانمایه بقای اجتماع*، تهران: سمت.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۳)، *مقدمه عمومی علم حقوق*، تهران: گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۷)، *ترمینولوژی حقوق*، تهران: گنج دانش.
- حیدری، علی‌نقی (بی‌تا)، *اصول الاستنباط*، قم: الحوزه العلمیه.
- دیلمی، احمد (۱۳۸۲)، *بایسته‌های تفسیر قوانین (با تأکید بر قوانین اساسی و مدنی)*، قم: دانشگاه قم.
- ذبیحی، عاطفه (۱۳۹۹)، «امکان اعطای مجوز اهدای جنین به زوجین نابارور دارای فرزند پس از خروج از سن باروری»، *فصلنامه رأی*، شماره ۳۰.
- ذبیحی، عاطفه (۱۳۹۹)، «امکان صدور حکم بطلان دعوای طلاق شوهر در محاکم خانواده»، *فصلنامه رأی*، شماره ۳۲.
- ذوالعین، پرویز (۱۳۸۳)، *مبانی حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: وزارت امور خارجه.
- ساعد، نادر (۱۳۸۳)، «اجرای ملی حقوق بین‌الملل و نقش دادگاه ایرانی»، *پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۶.
- شریفیان، جمشید (۱۳۸۰)، *راهبرد جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر در سازمان ملل متحد*، تهران: وزارت امور خارجه.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، جلد نخست، تهران: دِراک.
- صالحی‌راد، محمد (۱۳۸۷)، *آیین نگارش آراء قضایی*، تهران: مجد.
- صدرزاده افشار، محسن (۱۳۷۲)، «نگاهی به قوه قضائیه و لزوم توجیه رأی در دادگاه‌های بلژیک»، *دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۳۰.
- قلعه‌نویی، محمود (۱۳۹۱)، *شاخصه‌های اتقان آراء قضایی*، تهران: فکرسازان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، *فلسفه حقوق*، جلد دوم، تهران: سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰)، *اثبات و دلیل اثبات*، جلد نخست، تهران: میزان.

- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، کلیات حقوق نظریه عمومی، تهران: سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۹)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، تهران: میزان.
- مستقیمی، بهرام و مسعود طارمسری (۱۳۷۷)، مسئولیت بین المللی دولت، تهران: دانشگاه تهران.
- معاونت آموزش قوه قضائیه، توصیف و تحلیل علمی آرای قضایی - مسائل حقوقی خانواده، جلد نخست، تهران: جاودانه.
- معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه (۱۳۹۰)، مقالات حقوقی مربوط به رأی قضایی، تهران: راه نوین.
- مهاجری، علی (۱۳۸۷)، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، تهران: فکرسازان.
- نوبخت، حسین (۱۳۸۸)، شیوه‌های تفسیر قوانین مدنی، تبریز: فروزش.
- واحد تهیه و تدوین متون آموزشی (۱۳۸۱)، آیین نگارش آرای قضایی، قم: معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه.